



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۲۷

دکتر سید عبدالله کاظم

به جواب ادعاهای بی اساس آقای داؤد ملکیار



یادداشت آریانا افغانستان آنلاین در مورد نوشته دکتر سید عبدالله کاظم

بر اساس اصول نشراتی معیاری و رعایت حرمت به جناب دکتر سید عبدالله کاظم، مقاله‌شان را که در باره مطالب منتشره محترم داؤد ملکیار نگاشته اند، صمیمانه به نشر می‌گذاریم. اما نظر و طرز دید این وبسایت چنین است که دنبال نمودن و ادامه دادن این نوع مباحث به خیر حراست از حقیقت و شهادت به معصومیت شهدای فاجعه ۷ ثور نمی‌باشد. از سوی دیگر، مرتکبین اصلی قضایای مطروحه یعنی جانیان "حزب غیر دموکراتیک دشمن خلق" از چنین مباحثی سوء استفاده نموده سعی خواهند نمود تا خود را بری الذمه بترانند. به این جهت ما متمنی بودیم، تا آن بخشی از موضوع که مسؤلیت جرمی جانیان نامبرده را زیر سؤال می‌برد، می‌بایست از متن بحث و نوشته حذف می‌گردید، زیرا تمام ملت ستمدیده افغانستان می‌دانند که قاتلان اصلی اولین رئیس جمهور کشور و خانواده اش همین جانیان حزب "غیر دموکراتیک" می‌باشند. بدون شک اصل بیطرفی و عدم مسؤلیت وبسایت آریانا افغانستان آنلاین بر حالت این نگارش هم نافذ است و مسؤلیت شکل و متن مضمون، متعلق به نویسنده محترم می‌باشد. ولی احمد نوری مدیر مسؤل آریانا افغانستان آنلاین

انتظار داشتم که آقای داؤد ملکیار اسناد و شواهد خود را مبنی بر ادعای شان که گویا تعدادی از منسوبین شهید محمد داؤد در حادثه خونبار ارگ در صبح ۸ ثور ۱۳۵۷ بوسیله ویس داؤد پسر محمد داؤد به شهادت رسیده باشند، ارائه دارند، ولی ایشان باز هم از اصل موضوع به حاشیه رفته و قسمت اول مقاله خود را تحت عنوان "چگونگی وقایع و سخنی چند با آقایان کاظم و سیستانی" اختصاص داده است. او در آغاز این مقاله می‌نویسد: «طوریکه به خواننده محترم این سایت معلوم است، حدود دو هفته قبل به ارتباط نشر تبصره مختصر من در درجه نظر سنجی، آنهم برای تصحیح نوشته آقای جمیلی، از طرف یک تعداد افراد سرسپرده محمد داؤد خان، بدون تانی و تحمل مورد حمله و اهانت قرار گرفتم. من در حالیکه نوشته های چندتن ازین سرسپردگان متعصب را قابل خواندن و جواب دادن نمیدانم، میخوام با سرکرده این گروه محاسبه ای داشته باشم در مورد صحبت های گذشته ما که متأسفانه صرف یادآوری از یک صحبت، چنان به حیثیت شان برخورد که سر از پا نشناخته و به اهانت پرداختند. نویسنده ترجیح میدهد تا صحبت اول و دوم خطاب به آقای کاظم گردد تا باشد که موضوعات صحبت فی مابین بتواند گفتنی ها را به صراحت و دوباره بیان نماید.»

از آنجائیکه آقای داؤد ملکیار نوشته خود را بتاريخ ۲۲ می درعین روز هم به وبسایت افغان جرمن آنلاین و هم به وبسایت آریانا افغانستان آنلاین به نشر سپردند و چون خوانندگان محترم وبسایت اخیرالذکر از موضوع آگاهی ندارند و نمیدانند که جنجال از کجا نشأت کرد، خواستم در قدم اول سابقه موضوع را بطور مختصر خدمت شان تقدیم دارم، از اینقرار:

متن مصاحبه محترم داؤد غازی (نواسه دختری شهید محمد داؤد) را که قبلاً از کلیپ منتشره یوتیوب به قید قلم آورده و در کتاب خود تحت عنوان "شهرکابل شاهد رویداد های مهم از چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷" درج نمود بودم، آنرا به مناسبت چهلمین سالگرد کودتای منحوس ثور بتاريخ ۲۸ می سال جاری در این پورتال (افغان جرمن آنلاین) به نشر سپردم. متعاقباً محترم جناب

جمیلی صاحب در دریچه "نظر سنجی" در زمینه تبصره نوشتند که آقای داؤد ملکیار ضمن اشاره بیک اشتباه جناب جمیلی صاحب، موضوع مهم و جنجال برانگیزی را مطرح کردند که سرآغاز مباحثات بعدی گردید، به این عبارت:

«به ارتباط تبصره محترم جمیلی صاحب، مختصراً" می نگارم که: نواسه سردار داؤد خان یعنی پسر یک ساله مرحوم خالد داؤد با مادرش محترمه هما، خانم خالد داؤد، در روز هفت ثور با دیگر اعضای خانواده در ارگ بود و به سویس نرفته بود. قرار اظهارات شاهدان زنده، در صبح هشت ثور، قبل از آنکه چندین تن از اعضای خانواده توسط مرحوم میرویس پسر داؤد خان، به ضرب گلوله کشته شوند، محترمه هما در حالیکه پسرش را در آغوش داشت، به سرعت خودش را به زیر زینه ها رسانده و در آنجا پنهان شد و به این ترتیب از چشم مرحوم میرویس داؤد مخفی مانده از سرنوشت غم انگیز دیگران خودش را نجات داد. جزئیات این وقایع که یک تعداد زیادی از اقارب و دوستان خانوادگی از آن اطلاع دارند و بخاطر مصلحت های هنوز بازگو نشده است، در آینده از قول شاهدان عینی، به اطلاع هموطنان رسانیده خواهد شد.»

از آنجائیکه موضوع کشته شدن یک تعداد اعضای فامیل شهید محمد داؤد در آنروز آنهم بدست میرویس پسر شهید محمد داؤد یک موضوع بسیار مهم و قابل بررسی جدی میباشد، من بطور عموم و بدون آنکه مخاطب کسی باشد ضمن یک تبصره کوتاه در دریچه نظر سنجی چنین نوشتم: «اگر برای ثبوت یک ادعا سند موجود نباشد، آنوقت باید به سراغ عقل و منطق رفت و صحت و سقم ادعا را بررسی کرد. در مورد این ادعا که گویا بعضی از شهدای ۷ ثور بوسیله ویس داؤد به شهادت رسیده باشند، سؤال میشود که چه انگیزه باعث شد که ویس دست به چنین کاری دست بزند و افراد فامیل خود را به قتل برساند، مگر او دیوانه شده بود؟ پای چوبین این ادعا را میتوان با کمی تعقل درهم شکست و آنرا نشانه ای حمایت از جنایتکاران خلقی - پرچمی دانست، طوریکه بعداً این حمایت های عقده مندانه به وضاحت مشاهده شد.

بیدل از شب پره کیفیت خورشید میپرس

حق نهان نیست، ولی خیره نگاهان کور اند

آقای داؤد ملکیار ظاهراً خطاب به دو محترم دیگر چنین نوشتند: «در مورد وقایع روز هفتم ثور آنچه من طور مختصر به آن اشاره کردم، زاده بد بینی نیست، بلکه واقعیت های غیر قابل تردید است که صد ها نفر از آن اطلاع دارند. بار اول ازین این واقعیت ها ۳۷ سال قبل اطلاع حاصل نمودم، اما چون مستقیماً از زبان شاهدان زنده و مؤثق نشنیده بودم، یادداشتی در دست نداشتم. اما طی سالیان بعدی، با نشست ها و گوش دادن ها، فرصت آن پیدا شد که جریان را به دقت بنویسم و یا ثبت نمایم.

حدود شش سال قبل این جریان را با محترم صبورالله سیاه سنگ، تلفونی در میان گذاشتم، ونیز همین جریان را در یک صحبت تلفونی با محترم عبدالله کاظم چند سال قبل، مطرح و بیان نمودم.

آقای کاظم گفتند که: (من نیز درین مورد تا اندازه شنیده ام، اما به شما دوستانه توصیه می کنم که این موضوع را افشا نکنید و پیش خود نگهدارید، و نیز به آن شاهد محترم از طرف من بگویید که این وقایع را به کسی نگوید، بهتر است قتل خانواده داؤد خان بالای کمونستان باشد، چون هم برای نام تاریخی داؤد خان خوب است و هم برای بدنامی کمونستان).

به جواب آقای داؤد ملکیار نوشتم: «من در ارتباط این موضوع که تعدادی در ارگ بوسیله ویس داؤد کشته شده باشد، قبلاً هیچ نشنیده بودم و هم هیچگاه به همچو اتهام ناوارد و غلط باور نداشته و ندارم. این ادعای شما را که گویا من در این زمینه با شما صحبت کرده باشم، آنرا جداً رد میکنم و آنرا یک تهمت و افتراء میدانم. آنچه را با شما در تلفون صحبت کرده بودم، در مورد شهادت میوند وال بود که شما ادعا میکردید که اینکار به امر داؤد خان صورت گرفته است و من به شما چشم دید خود را از آن روز حادثه در ارگ بیان کردم که داؤد خان از شهادت موصوف بسیار ناراحت بود و از بین بردن مرحوم میوندوال کار

خلقی ها و پرچمی ها بود و آنها داود خان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. به شما گفتم که: ادعای شما بار مسئولیت عاملان اصلی قضیه را بسیار کم می سازد و هر قدر بیشتر شهادت میوندوال را به امر داود خان توجیه کنید، از اهمیت شهادت میوندوال می کاهید. اینست حقیقت موضوع که شما آنرا کاملاً تغییر داده اید.»

آقای ملکیار در جواب من چنین نوشتند: «یا حافظه انتخابی شما به پالش ضرورت دارد و یا وجدان تان به بیداری. اما خوشبختانه با اعتراف تان به ارتباط قضیه مرحوم میوندوال و توصیه شما در آن مورد، قبر منطق تانرا کنید و راه گریز از حقیقت را بروی خود بستید. چون فراموش کرده اید که صحبت تلفونی شما در مورد قضیه میوندوال، چند سال قبل از صحبت تلفونی ما و شما در مورد کشتار خانواده داود خان، صورت گرفته بود. اما بزودی جریان دقیق هر دو صحبت تلفونی تانرا را درین سایت خواهم نوشت تا باشد که راستگو از دروغگو تفریق شود و روی سیاهی برای زغال بماند، تا پندی باشد برای کسی که قسم ناحق می خورد و دیگران را با بی حیایی و پر رویی توهین میکند و دروغگو خطاب میکند.»

در برابر این جواب سخت داود ملکیار که نوشته بود: «یا حافظه انتخابی شما به پالش ضرورت دارد و یا وجدان تان به بیداری.» من هم سخت نوشتم: «تهمت و افتراء را با دیده درایی نمیتوانید به کرسی حق بنشانید و خود را از زیر بار انتقادات وارده از هر جانب با این ترتیب کنار بکشید. عقده شما در برابر شهید داود خان و خانواده او عیان و آشکار است و همین عقده موجب گردیده تا هر موضوع ناحق را به هر وسیله ممکن بر علیه آنها از زبان این و آن پخش و نشر کنید. ادعای های شما در این مورد مثل "گل خشک" است که هیچگاه "به دیوار نمی چسبند"، جز آنکه شما را نزد مردم بی اعتبار بسازد.»

این بود گزارش مختصر جریان مباحثه که آقای ملکیار در آغاز مقاله خود آنرا بطور نارسا و بدون ذکر موضوع اصلی بیان کرده و در آن از "سرسپردگان متعصب محمد داود خان... و سرکرده این گروه... آقای کاظم" یاد کرده و مواردی را که با من تماس تلفونی داشته، بر شمرده است. اگرچه این تماس ها با اصل قضیه ارتباط ندارد و کشانیدن اصل موضوع به فرع و رفتن به حاشیه است، باز هم میخواهم در ادامه این نوشته به بعضی نکات متذکره مقاله فوق الذکر آقای ملکیار که بیشتر به هدف تحریف اذهان انشاء پردازی شده است، مختصر توضیح خدمت علاقمندان بعرض برسانم، اما قبل از آن توجه را بار دیگر به این قسمت نوشته آقای داود ملکیار برگرفته از درچه نظر سنجی جلب میکنم، چنانکه ایشان نوشتند:

«حدود شش سال قبل این جریان [کشتن یک تعداد اعضای خانواده بوسیله میرویس] رابا محترم صبورالله سیاه سنگ، تلفونی در میان گذاشتم، و نیز همین جریان را در یک صحبت تلفونی با محترم عبدالله کاظم چند سال قبل، مطرح و بیان نمودم» و در ادامه ایشان از من نقل قول کرده که گویا گفته باشم: «من نیز درین مورد تا اندازه شنیده ام، اما به شما دوستانه توصیه میکنم که این موضوع را افشا نکنید و پیش خود نگهدارید، و نیز به آن شاهد محترم از طرف من بگویید که این وقایع را به کسی نگوید، بهتر است قتل خانواده داود خان بالای کمونستان باشد، چون هم برای نام تاریخی داود خان خوب است و هم برای بدنامی کمونستان.»

با خواندن نقل قول خود پرداخته ای فوق متعجب شدم که چرا آقای ملکیار در ارتباط با ادعای خود فوری پای مرا در موضوع کشانیده و از من نقل قول کرده است، درحالیکه در این مورد ایشان هیچگاه با من تماس نگرفته بودند. وقتی مقاله اخیر آقای داود ملکیار را خواندم که در آن نوشته اند: «من [ملکیار] در حالیکه نوشته های چندتن ازین سرسپردگان متعصب [محمد داود شهید] را قابل خواندن و جواب دادن نمیدانم، میخواهم با سرکرده این گروه محاسبه ای داشته باشم در مورد صحبت های گذشته ما...»، آنوقت برایم واضح شد که هدف اصلی کشانیدن پای من در موضوع، یک حيله تاکتیکی بوده و آقای ملکیار میخواست بدینوسیله بزعم خودش "سرکرده این گروه!!" را آگاه از موضوع و موقف او را در تبتانی با نظر خود وانمود کند تا از شدت عکس العمل گویا "سرسپردگان متعصب!!" بکاهد و به همین مقصد او متن خود ساخته فوق را به حیث نقل قول از من انشاء کرده است.

آقای داود ملکیار لطفاً به این نکته توجه فرمائید: شما نقل قول فوق را بار اول در تبصره خود در درجه نظر سنجی وقتی نوشتید که به گفته خود تان "در سفر" بودید و اکنون بار دیگر آنرا به عین عبارت در این مقاله خود ذکر کرده اید. تعجب میکنم که آنقدر حافظه شما قوی است که متن دقیق یک نقل قول را که چندین سال قبل بیان شده باشد، حینیکه در سفر بوده بدون دسترسی به کدام یادداشت و ثبت صدا دقیقاً بخاطر داشته و آنرا از حافظه بیان کنید و به حیث سند ارائه دهید؟ (بالعجب!!) در اینجا منطقاً باید گفت که موضوع از دو حالت خالی نیست: یا اینکه موضوع مسافرت شما حقیقت نداشته و یک بهانه بوده و یا اینکه متن مذکور ساخته و پرداخته ذهن خود شما بوده که در اینصورت یک نقل قول تصنعی و بی اساس پنداشته میشود.

آقای ملکیار! اکنون برمیگردم به صحبت های معدود تلفونی (به گفته شما شش بار) که گویا بین ما از آغاز معرفت یعنی از سال ۱۹۹۹ تا حال صورت گرفته است. اگرچه این تماس ها با اصل قضیه ارتباط ندارد و کشانیدن اصل موضوع به فرع و رفتن به حاشیه است، باز هم میخواهم به بعضی نکات متذکره مقاله فوق الذکر شما که بیشتر به هدف تحریف اذهان انشاء پردازی شده است، توضیح مختصر خدمت علاقمندان موضوع بعرض برسانم:

در مورد صحبت اول باید خاطر نشان ساخت: حینیکه بتاريخ ۲۷ اپریل ۱۹۹۹ قسمت اخیر برنامه "تاریخ شفاهی" از رادیو ۲۴ ساعته از شمال کالیفورنیا بخش گردید، شما آقای ملکیار به لین تیلفون آمدید و چند سوال پیهم کردید که به سوالهای شما جواب گفته شد. در مورد شهادت میوندوال که ادعا داشتید که اینکار بر طبق هدایت داود خان صورت گرفته بود، من در این رابطه چشمدید خود را در آنروز به شما گفتم که فضای رفت و آمدها در ارگ نزد رئیس دولت طوری بود که ارگ در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته و شخص رئیس دولت از وقوع حادثه متأثر بود. در مورد تاریخ آنروز یعنی ۲۹ "سنبله" که یک اشتباه لفظی بود، متعاقباً تصحیح گردید که مقصد از ۲۹ سپتمبر بود یعنی روز پخش خبر شهادت مرحوم میوندوال (مطابق ۹ میزان)، اینکه شما در آنوقت پرسیده باشید که: «آیا یقین دارید ملاقات شما در روز ۲۹ سنبله سال ۱۳۵۲ انجام یافته باشد؟» کست مربوطه را مکرر شنیدم، از سال نکری نرفته و هم ذکر سال لازم نبود، زیرا بحث مشخص بود. بهرحال این اولین بار بود که با شما فقط از طریق رادیو صحبت کردم و قبل از آن هیچ شناخت و رابطه باهم نداشتیم.

در مورد صحبت دوم نوشته اید که: «در سال ۲۰۰۲ در یک صحبت تلفونی، شما [عبدالله کاظم] در مورد نتیجه گیری تحقیقات و مصاحبه های پنج ساله ام سوال کردید که کی ها ممکن است در قتل میوندوال دست داشته بوده باشند؟» طرح همچو سوال از شما چه من بوده باشم یا هرکس دیگر، منطقاً بسیار بیمورد بود، زیرا شرح و بسط شما برای توضیح همین مطلب بود، لذا لازم نبود در پایان از شما بپرسم که در قتل میوندوال کی دست داشت. این سوال به مثابه آن پنداشته میشود که در پایان داستان پرسیده شود: "لیلی مرد بود یا زن؟"

عجیب تر از همه اینکه نوشته اید: «شما آقای کاظم بعد از شنیدن این توضیحات من در مورد قدیر نورستانی گفتید که: "میوندوال یک شخصیت بزرگ بود و من به او احترام زیاد دارم و قدیر یک شخص بسیار بی اهمیت است، لذا شهادت میوندوال را با داخل کردن نام قدیر نورستانی در این قضیه کم اهمیت بسازیم، برای میوندوال و نام تاریخی او بهتر است همانطوریکه مردم عقیده دارند که کمونیست ها دشمن میوندوال و عامل قتل او بودند، بگذاریم به همین ترتیب بماند."»

شما آقای ملکیار برای به کرسی نشاندن ادعای فوق خود بازهم بیک دروغ و اتهام دیگر دست یازیده و نوشته اید: «من [ملکیار] این تبصره و توصیه آقای کاظم را در آن لحظه نتیجه دلسوزی و احترام او به شهید میوندوال تلقی کردم، ولی سالها بعد ازین صحبت تلفونی، شنیدم که آقای کاظم آنقدر به قدیر نورستانی اخلاص و احترام داشته که در خانه قدیر نورستانی به مهمانان او بدست خود با پلنوس جای پذیرائی میکرده است، در وقتیکه خوش رئیس فاکولته اقتصاد بود.»

در تردید این ادعای بی اساس و خود ساخته شما چند نکته را باید خاطر نشان سازم:

۱ - من به همه بزرگان کشور بخصوص کسانی که صادقانه عمری را در خدمت مردم و کشور صرف کرده اند، همیشه احترام داشته و دارم بخصوص کسانی که تحولات بزرگ را افغانستان به وجود آورده و چهره کشور را تغییر داده اند که خدمات بزرگ شان درج تاریخ کشور میباشند، از جمله سه شخصیت بزرگ در تاریخ افغانستان معاصر هریک: امیر عبدالرحمن خان، غازی امان الله شاه و شهید محمد داؤد. آقای میوندوال از نظر خدمت به وطن کسی نبود که در ردیف سه شخصیت فوق قرار گیرد و نیز او در بین چهار صدراعظم دیگر کشور در دهه دموکراسی کدام فوقیت و برتری خاص نداشته است. مرحومان نوراحمد اعتمادی و موسی شفیق بدون آنکه متهم به عملی شده باشند، بدست کمونیست ها شهید شدند، ولی شما از آنها یاد نمی کنید. این حق شما است و دلیل آنرا همه میدانند که ضرورت به تذکار نیست.

۲ - شهید قدیر نورستانی هم دوره مکتب من بود و او را از همان وقت می شناختم، ولی دوستی ما هیچگاه چنان نزدیک نبود که روابط خانگی با او داشته باشم. من هیچگاه به خانه او نرفته ام، چه رسد که به ادعای شما قرار "شنیدگی!!" برای مهمانان او چای در پطنوس پیش کنم. این ادعای شما آنقدر سخیف و بی اساس است که عمق سطحی نگری و تهمت زنی شما را آشکار می سازد.

آقای داؤد ملکیار! در طول ۷۶ سال زندگی از هر ناحیه امتحان خود را داده ام. افتخار میکنم که در ثبات عقیده و منافع وطن و مردم خود در یک موقع بسیار حساس که دیگران جرأت حرف زدن نداشتند، من با تعدادی از همزمان مرگ را قبول کردیم و اولین گروهی بودیم که در مخالفت با رژیم کمونیستی خلق و پرچم عملاً دست به اقدام زدیم و زندانی شدیم. اگر به گفته شما من کرکتر ضعیفی میدانستم که در خانه شخصیت های دارای مقام به چنان خوش خدمتی ها مبادرت می ورزیدم، بطور قطعی میتوانستم گل سر سبد هر نظام و هر دوره می بودم و به مقام و منزلت و آرگاه و بارگاه میرسیدم. درحالی که بلندترین مقام اداری من در طول زندگی همان ریاست فاکولته بود که آنرا به اساس استحقاق علمی و سابقه کار خود در پوهنتون حاصل کرده بودم. آقای ملکیار شما ادعای فوق را بقرار "شنیدگی" وانمود کرده اید، ولی نگفتید از کجا و از کی شنیده اید. ازین معلوم میشود که شما همیشه به شنیدگی های بی اساس باور میکنید و از عقل و منطق خود در قبول آن کار نمی گیرید که تأسف بحال تان است. اتکاء به همچو "شنیدگی ها" و قبول آن نه تنها اعتبار شخصیت تانرا ذایل می سازد، بلکه بخش و نشر آن وسیله ترور شخصیت ها محسوب میگردد که شما در اینکار مهارت خاص دارید.

در مورد صحبت سوم شرحی را بیان داشتید که گویا به توصیه بعضی دوستان خود از من دعوت کرده اید که شامل گروهی فعالان سیاسی در راستای نظریات مرحوم میوندوال شوم و من از آن معذرت خواسته ام. این گفته شما باز هم نشانه دیگرریست از بی اساس بودن این ادعا، زیرا شما از قبل میدانستید که من در همان زمان و قبل از آن حرکتی را مسمی به "نهضت وحدت ملی" براه انداخته بودم، لذا دلیلی نبود که شما توجه مرا به جناح دیگر سیاسی یعنی بقایای "حزب مساوات" جلب کنید.

از همه مهمتر موضوع صحبت چهارم است که هیچ موردی نداشت که من در باره محل دفن شهید محمد داؤد با شما صحبت داشته باشم، چون میدانستم که شما یکی از مخالفان سرسخت او می باشید و نیز اینکه گفته اید: بعد از شنیدن نظریات من [عبدالله کاظم در مورد محل دفن داؤد خان]، شما [داؤد ملکیار] موضوع کشته شدن بعضی اعضای خانواده داؤد خان توسط پسرش (ویس داؤد) را از زبان شاهد معتبر با ذکر نام او با من مطرح کردید، حقیقت ندارد، زیرا این موضوع هیچ ربطی با محل دفن نداشته است. لذا نقل قول فوق الذکر شما از من نیز بی اساس و یک افتراء محض میباشد.

حال فهمیده میشود که چرا شما حق و ناحق تعداد صحبت های تلیفونی خود را با من بر شمرده و از دیدارهای به اصطلاح «تعارفی» در محافل مختلف فاتحه، عروسی و غیره در شمال و جنوب کالیفورنیا یاد کرده اید، چون طوریکه قبلاً تذکر رفت، شما به حیث یک حربه تاکتیکی از آن استفاده کرده و خواسته اید بدینوسیله داشتن روابط نزدیک دوستانه (!!) خود را با من به

دیگران نشان دهید تا مصدق ادعای تماس های تلفونی و روابط نزدیک ما بگونه ای "راز و نیاز" باشد و آنها به ادعا های بی اساس شما باور نمایند. حتی شما در مقاله از دوستی خود با بعضی از اعضای خانواده من یاد کرده اید، ولی این دوستی شما با آنها نمیتواند در عین زمان مظهر روابط نزدیک من و شما محسوب شود. در مورد ملاقی شدن در بعضی محافل از قبیل فاتحه، عروسی و غیره که شاید بیش از دو سه بار نبوده باشد، نیز فرصت صحبت بین ما وجود نداشته است.

آنچه را زیر عنوان "صحبت پنجم" مطرح کرده اید، واقعیت دارد. من جلد اول کتاب آقای ابوزر غفاری را داشتم، وقتی اطلاعیه شما را در فیسبوک خواندم که جلد دوم آن را برای فروش نزد خود دارید، به همان شماره مندرج فیسبوک تلفون کردم و از شما خواهش نمودم تا کتاب را برایم ارسال دارید که با تشکر وجه قیمت آنرا به شما ارسال نمودم.

آقای ملکپار! بهتر است از این حاشیه پردازی ها بگذریم و به اصل موضوع یعنی ادعای شما مبنی کشتن یک تعداد اعضای فامیل شهید محمد داؤد بوسپله ویس پسرش در جریان حادثه کودتای ثور در ارگ متمرکز شویم که از نظر تاریخی حایز اهمیت بسزا میباشد و این ادعا به مثابه ریختن آب به آسیاب خلقی و پرچمی ها پنداشته میشود، برگردیم. امید است هرچه زودتر همانطوریکه ادعا کرده اید، به حیث «یک واقعیت غیرقابل تردید و غیرقابل انکار» با ذکر نام شاهدان عینی و نیز با ارائه «اسناد ثقه» در ثبوت ادعای خود اقدام کنید تا پرده از روی این راز که شما ۳۷ سال قبل از آن مطلع بودید، ولی سندی در دست نداشتید و اکنون به اسناد ثقه دست یافته اید، برداشته شود. یقین دارم که شما از مفهوم و ماهیت "ثقه" بودن اسناد چه بطور مکتوب و چه به شکل صوتی (آدیو) و یا تصویری (ویدیو) از نظر قانونی و نیز از لحاظ منطقی به خوبی واقف هستید و نه آنکه شنیدگی ها را از قول این و آن اساس قرار دهید. به انتظار هرچه زودتر نشر قسمت دوم مقاله تان. (پایان نوشته)

